

تاملات اخلاقی

در باب خاصه‌های ستبر و سبک اخلاقی*

سروش دباغ



فرض کنید نوجوان ۱۵ساله‌ای روی گریبه‌ای نفت ریخته و در حضور برخی از دوستانش در حال آتش زدن گریه روی آسفالت خیابان است. «آتش زدن گریه» نظیر آتش زدن هیزم فعلی طبیعی است که در اینجا توسط انسان بالعی در حال انجام شدن است. در این سیاق، خاصه‌های متعددی را می‌توان سراغ گرفت؛ «نرژی حرارتی‌ای که بر اثر سوختن گریه پدید می‌آید، «تاله و فریاد گریه بر اثر سوختن»، «قطرات نفتی که روی آسفالت ریخته شده»، «شلوار آبی نوجوان ۱۵ساله» و… این پدیده را می‌توان از منظرهای گوناگون بررسی کرد. برای یک شیمیدان چگونگی تبدیل انرژی شیمیایی نهفته در نفت به انرژی گرمایی و میزان انرژی تولیدشده می‌تواند قابل تامل باشد. یک روانشناس به بررسی پیشینه تربیتی- معیشتی نوجوان ۱۵ساله می‌پردازد تا دریابد چرا چنین عمل غریب و نامتعارفی از او صادر شده است. در عین حال عکس‌العمل دوستان نوجوان و مانع نشدن ایشان از انجام این کار نیز باید ارزیابی شود. از منظر اخلاقی، ابتدا باید خاصه‌های اخلاق مربوط را از خاصه‌های فارغ از اخلاق تفکیک کرد. «شلوار آبی‌رنگ نوجوان»، «زنگ آسفالتی که گریه روی آن قرار گرفته»، «جنس ظرفی که پر از نفت بوده»، «سه‌شنبه بودن (به شرطی که این عمل در روز سه‌شنبه انجام شود)» و… خاصه‌های یادشده در زمره خاصه‌های فارغ از اخلاقی‌اند چرا که علی‌الاصول می‌توانستند به نحو دیگری باشند و در عین حال قضاوت اخلاقی ما تغییر نکند.

مثلاً اگر شلوار نوجوان ۱۵ساله قهوه‌ای‌رنگ بود، طرف پر از نفت پلاستیکی بود تا شیشه‌ای، عمل نفت ریختن و آتش زدن چهارشنبه صورت می‌گرفت و… همچنان شهودهای اخلاقی ما بر ناروا و غیرموجه بودن عمل فوق تاکید می‌کردند. در مقابل خاصه‌های اخلاق مربوط خاصه‌هایی‌اند که قوام‌بخش حثیت اخلاقی یک کنش‌اند. مثلاً اگر جن سوختن گریه، نوجوان ۱۵ساله به گریه لگد بزند، این خاصه نیز خاصه اخلاق مربوط است چرا که آزار و اذیت بیشتر گریه را به همراه خواهد داشت، در حالی که خاصه‌های اخلاقاً غیرمربوط دخل و تصرفی در میزان الم و رنج حاصله برای گریه ندارند. پس از کنار نهادن خاصه‌های اخلاقاً غیرمربوط، خاصه‌های اخلاقا مربوط ذیل خاصه‌های ستبر اخلاقی



قرار می‌گیرند. در مثال یادشده، سوزاندن گریه توسط نوجوان ۱۵ساله که «خاصه اخلاقاً مربوط» طبیعی است، ذیل خاصه ستبر «آسیب رساندن به موجود زنده» قرار می‌گیرد. خاصه‌های ستبر اخلاقی نظیر «وفای به عهد کردن»، «مهربانی کردن»، «آسیب رساندن به دیگران»، «جبران کردن»، «سپاسگزاری کردن» و… خاصه‌هایی اخلاقی‌اند که در قیاس با اوصاف اخلاقی‌ای نظیر «خوبی»، «بدی»، «باید»، «نباید» و… صلب و سخت‌ترند و حد و مرز روشن‌تری داشته و از تعین بیشتری برخوردارند.

برارد ویلیامز این خاصه‌های اخلاقی را خاصه‌های اخلاقی ستبر نامیده؛ خاصه‌هایی که در جای موضوع قرار می‌گیرند، در مقابل خاصه‌هایی که از تعین کمتری برخوردارند، حدود و ثغورشان کمتر مشخص است و در جای معمول قرار می‌گیرند، خاصه‌های اخلاقی سبک نامیده است. در صورت‌بندی گزاره‌های اخلاقی، هم می‌توان خاصه‌های اخلاقاً مربوط را در جای موضوع قرار داد و خاصه‌های اخلاقی سبک را مستقیماً بر قرار کرد نظیر «سوزاندن گریه توسط انسان بالغ بد است» یا می‌توان خاصه‌های اخلاقاً مربوط را ذیل خاصه‌های ستبر اخلاقی برد و در وهله بعد خاصه‌های اخلاقی سبک را بر آنها بار کرد نظیر «آسیب رساندن به موجود زنده نارواست». به عنوان مثال دیگر، فرض کنید قرار است رضا پنج میلیون تومانی را که از فریبا یک ماه پیش قرض گرفته‌ها پس بدهد. اینکه «رضا بلندقد است»، «پنج میلیون تومان را یکشنبه قرض کرده» و «فریبا دارای فوق‌لیسانس اقتصاد است»، در عداد خاصه‌های فارغ از اخلاق این سیاق اخلاقی است. در مقابل آنچه به نظر می‌رسد ربط اخلاقی دارد، این مطلب است که رضا بنا بر قولی که داده، باید پنج میلیون تومان را فردا پس بدهد. «پس دادن پنج میلیون تومان» یک خاصه اخلاقاً مربوط است.

می‌توان مستقیماً خاصه اخلاقی سبک «وظیفه» را بر آن بار کرد و گفت: «پس دادن پنج میلیون تومان وظیفه است» یا آن را ذیل خاصه ستبر اخلاقی «وفای به عهد» بر دو گزاره را چنین صورت‌بندی کرد: «وفای به عهد وظیفه است» بنا بر آنچه آمده، یا مد نظر قرار دادن افعال طبیعی فارغ از اخلاق، خاصه‌های ستبر اخلاقی، و خاصه‌های سبک اخلاقی و تفکیک آنها از یکدیگر و مدد گرفتن از شهوذهای عرفی اخلاقی می‌توان درک روشن‌تری از آنچه در وادی اخلاق جاری و ساری است، به دست داد.

«**این سلسله مطالب هر ۱۴ روز یک بار در همین ستون منتشر خواهد شد.**

روز جهانی فلسفه و چالش‌های فکر ایرانی

طرح هولناک چند پرشش در کمون

سام محمودی

۱- روز جهانی فلسفه چیست و اساساً در این روز چه مناسکی را باید به جا آورد؟ لابد هر کشوری مختر به تاریخ مسعود خویش، با گشودن موزه فلسفه‌اش، نویافته‌ای جدید از میان داشته‌های فکری‌اش را به رخ دیگران می‌کشد! اما اگر چنین باشد خزانه فلسفی هر تاریخی تا چند دهه پاسخگو می‌تواند بود؟ این پرشی است که همواره، برای جغرافیای تفکر رسمی ما وجود دارد.

۲- فکر دیروزی چندان که از نامش برمی‌آید اغلب (و نه به تمامی) دغدغه‌های پیشینیان را یادآور است؛ دغدغه‌هایی زنامند که اساسا در جهان امروز موضوعیتی ندارند. با این وجود بازخوانی این دغدغه‌ها بدون هیچ سنجیتی با مسائل انسان معاصر، تکراری ناتمام یافته‌اند. در حالی که باید آنها را به مثابه بخشی از تاریخ تفکر، گسست و مورد واکاوی انتقادی‌اش قرار داد؛ گسستی که فلسفه غربی به وضوح نتوانسته به آن دست یازد و شرق اما در افسون تنیده‌شده بر گرد مواریش به تقدیس اسطوره‌هایش مشغول مانده، هم از آن سان که قیایل کهن به توتهم‌ها و تابوهایش می‌نگرد. تو گوئی این بنیادی فراسوزهای دارند و نباید با چشم عقل دیدشان. گاه در لابه‌لای گفت و شنودهای روشنفکران پرشی همواره در کمون مطرح می‌شود که چرا فلسفه ایرانی- اسلامی پس از ملاصدرا دچار رکود شده و نمی‌توان از فیلسوفی با یک دستگاه فکری منسجم و سیستماتیک یاد کرد؟ پاسخ این پرشس را گروهی در مغفول ماندن اندیشه اسلامی می‌بینند و گروهی دیگر در ورود فلسفه‌های غربی که جز از خود گم شدن ارمغانی برای اندیشمندان اسلامی نداشت: ذهن ایرانی در سفره انیرانی راه به بیراه برد. اما ماجرا ریشه‌ای بنیادی‌تر از این دارد: افسون داشته‌های به ارش‌رسیده از پیشینیان و گریز از گسست از تاریخ گذشته. نمونه بارزش درآوردن عرفان از دل هایدگر و…

نوشته پیش رو ترجمه بخشی از مقاله‌ای است تحت عنوان «کارل یاسپرس و آئن بدیو در باب سرنوشت فلسفه» نوشته آئینا فلد استاد دانشکده فلسفه دانشگاه هوفسترا در نیویورک که در تشریه بین‌المللی Existenz منتشر شده است. بخشی که برای ترجمه انتخاب شده اختصاص دارد به تشریح دیدگاه کلی فیلسوف معاصر آئن بدیو در مورد تعریف، سر گذشت و چگونگی ادامه حیات فلسفه در عصر حاضر. تمرکز نویسنده در این بخش مقاله، به نحو بسیار امانتدارانه‌ای معطوف به کتاب مانیفست برای فلسفه بدیو بوده و سعی کرده بدون ارائه برداشت‌های شخصی، تنها به توصیف آرای آئن بدیو پردازد. هرچند نویسنده در برخی موارد در کلاسیک نشان دادن افکار بدیو اغراق می‌کند و در لحن توصیفاتی، جانب زمان، زبان و زمانه بدیو را وامی‌گذارد.

امکان، ضرورت و میل فلسفه

بدیو در کتاب مانیفست برای فلسفه، نه‌تنها فلسفه معاصر را ممکن می‌داند بلکه تاکید می‌کند فلسفه در حالت فرجامین نبوده و «در حال گام برداشتن در شاکله مدرن» ای است که توسط دکارت و با پیوند دادن مفاهیم وجود، حقیقت و سوزه به وضعیت فلسفه آغاز شد. بدیو بیان می‌دارد که ضرورت فلسفه نیازمند شرایط معینی است؛ شرایطی که بیرونی و ایزکتیو (اجتماعی، ایدئولوژیک، مذهبی و عرفانی) نبوده و بیشتر عرضی‌اند، مانند رویه‌های حقیقت یکدست و تزئیک علم (ریاضیات)، امر سیاسی (ادعاهات سیاسی)، عشق و هنر(شعر). او استدلال می‌کند افلاطون اولین چهره فلسفی است که نشان داد این رویه‌های حقیقت به نحو موازی در اندیشه، ممکن هستند. خود فلسفه حقایق را ایجاد نمی‌کند بلکه نیاز دارد تا حقایق در هر مرتبه‌ای که ممکن است مورد مطالبه قرار گیرند، وجود داشته باشند. ارتباط بین فلسفه، شناخت و حقیقت چیست؟ بدیو می‌نویسد حقیقت با منشاء رخدادی‌اش برجسته می‌شود و با اینکه شناخت و گزاره‌های صحیح و دانش انباشتی، استلزامی به رخداد و امر نو ندارند اما شرطی ناگزیر برای تحقق حقیقت‌اند: «هنشاء یک رخداد (ناب)ی در وضعیت، منضم نباشد، هیچ حقیقتی وجود نخواهد داشت، مگر تنها از جهت انطباق (تصادفی) با واقعیت.» بدیو با توجه به این تحلیل‌های هرنوتیکی از حقیقت به مثابه امری رخدادی (سرنشت حقیقت ناهمگن است: حقیقت، معرفت نیست، بلکه «حقیقت» فحرادی در معرفت ایجاد می‌کند.» ۲۷ رفته‌رفته به سراغ اندیشه و تعریف فلسفه می‌رود و برای انجام این کار، چند تدر را برای پاسخگویی به ایرادات مطرح‌شده در مخالفت با فلسفه و امکان آن در پست‌مدرنیته مطرح می‌کند.

تز اول: امروزه ارتباط فلسفه با تاریخش، آن را فلج می‌سازد. در واقع، خمودگی و رکود فلسفه، همانا افلیج ساختن آن در میان تاریخ‌شناسی و بومی‌سازی دوباره است. هدف بدیو متوقف ساختن این روند و

آئند پیشه



به این متفکران حرف تازه‌ای زد. فراموش کرده‌ایم که در تفکر غرب فلاسفه به مثابه دوندگان دو استقامت چوب به دست بار امانت را به دونده بعدی می‌دهند تا در میدان فکروزی روشنمندان به پیش بروند. ما در این میان چه کرده‌ایم؟ نیم‌دوجین پرشش از تفکر غرب با ماهیتی مصرف‌زده که برخاسته از ذهنیتی ابراراندیش است، دریغ از اینکه پرشش‌های جدی مغفول‌مانده میان درگیری‌های روزمره، خود به خود پدید می‌آید.

۴- بومی‌سازی! به جای برگرفتن متد اندیشه و آموختن چگونه اندیشیدن، تفکری وام کرده تعمیمش می‌دهیم به زیست‌جهان خویش! جالب اینکه در این جغرافیا اغلب هر پدیده وارداتی تغییر شکل داده، به چیزی غیر از خودش بدل می‌شود: بومی‌سازی! امری که نمونه بارزش را در کمونیسم دیدیم بی‌یادآوری این خصیصه که بومی بودن در اینترناسیونالیسم و مارکسیسم جایی ندارد.

ماجرای غم‌انگیز روشنفکری در ایران نیز درست از جایی آغاز شد که تمایزی میان تفکر آکادمیک و جریان روشنفکری دیده نشد. حائز‌ی‌ها در کلاس درس خود ماندند و ملکی‌ها در مقام روشنفکر سودای تغییر در سر پروراندند! و سرنا از سر گشاداش ناخته شد: این فلسفه را محدود به خواش ملاصدرای کرد و آن

پایان پایان فلسفه

آئینا فلد

ترجمه: وحید جعفرزاده‌دززی

شدیدشان با شالوده افلاطونی متافیزیک مشترک بودند. تقریرات معاصر بر سر این موضوع توافق دارند که آنچه در تاریخ توسط افلاطون آغاز شده بود به هنگامه پایانی‌اش وارد شده است. (ص ۱۲۲) بدیو پایان این پایان را اعلام کرده و می‌گوید می‌توان افلاطونی دیگر را برای پشتیبانی تفکر آینده برگزید. برای مثال این بار افلاطون آپولوژی و محاورات ناسازمند را و نه افلاطونی را که «در کتاب دهم قوانین مانند یک دستگاه سرکوبگر عمل می‌کند»، بدیو در گریز تعریف مقوله دقیق فلسفی حقیقت در ارتباط با فلسفه کلاسیک می‌شود. بر اساس تز اول او، شرایط پیش از واکنش فلسفه متشکل‌اند از ظهور حقیقت در چهار هیئت ریاضیات، هنر، امر سیاسی و مواجهه عاشقانه که این چهار هیئت در واقعیت، مستقل از فلسفه عمل می‌کنند. (ص ۱۲۳) فلسفه، تولید حقیقت نیست بلکه عملی برآمده از حقیقت است، چرا که حقیقت باید خلأ بوده و منطقاً و عملاً خالی باشد. عبارت بدیو در باب عمل فلسفی مقوله حقیقت، ذیل اصطلاح «قاپیدن و تصرف» از این قرار است: «از آنجا که مقوله مرکزی فلسفه خلأ است، لذا ذاتاً کاهشی بوده و باید حقیقت را از گیج‌راهه معنا کسر کند (بیرون بکشد).» (ص ۱۲۶)

بر این اساس، فلسفه که مرکزیتش فقدان و فحره است، عبارت است از عمل قاپیدن حقیقت کسرشده در حضور و توالی، و به عبارتی کسرشده از تاریخ و معنا. اما فلسفه همواره وسوسه شده است که عمل خودناظر بر مقوله خالی حقیقت را با تولید حقیقت اشتباه بگیرد و تسلیم شدن در برابر این وسوسه، فلسفه را در معرض آن چیزی قرار می‌دهد که بدیو آن را «بلای ناگاهان» می‌خواند. اولین قربانی این وسوسه، اندیشه خود افلاطون بود که از ناسازمندی خلأ حقیقت در محاورات اولیه، به نفع تجویزات جنایی قوانین انصراف داد.

در این الگو، تاریخ فلسفه جولانگاه بلایای ناگاهان و عمیق‌شونده‌ای مکرر و عمیق‌شونده‌ای بوده است که با رژیم سیاسی ترور (وحشت) سیاسی قرن بیستم به اوج رسیدند. هرگاه فلسفه خود را به مثابه عمل تهی قاپیدن حقیقت معرفی نکرده و به عنوان روند حقیقت یـا حالتی، در واقع امری سرشار از حقیقت مطرح شود، بلای ناگاهان به بار خواهد آمد. بلای ناگاهان فلسفه به معنای بیان جذبه مکان، تقدس اسم و وحشت است. بنابراین، کثرت و

دیگری چنان سودای غرب در سر داشت که اندیشه‌اش بنیادی تئوریک (برگرفته از خواست و نیاز این جغرافیا و بنیان‌های فکری‌اش) نیافت و به دنبال فرمولی وارداتی برای تغییر دست به دامن چین و شوروی و امریکا و انگلیس شد. و این دو یا ملاقاتی نداشتند یا چون جلال آل‌احمد که غریزدگی سید احمد فردید را متوجه نشد در فهم اندیشه دیگری دچار مشکل بودند.

۵- قصه نبود آموزش روشمند فلسفه در ایران از حیث آکادمیکی آن نیز سر دراز دارد و بازویی گفته‌های پیشین است: فلسفه آموختن در این جغرافیا محدود به تدریس اسفار ملاصدرا شد و تاریخ فلسفه کاپلیستون که خوانشی اسکولاستیکی از تاریخ فکر غربی بود و همین. جالب‌تر اینکه این دور باطل کماکان ادامه دارد…

پی‌نوشت‌ها…

۱- **اشاره‌ای به بیت «که را آمد این پیش کامد مرا/ که فرزند گشتم به پیران سرا» شاهنامه فردوسی، تصحیح ژول مول، جلد دوم، بیت ۱۲۹۵، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ ششم ۱۳۷۴، ص ۲۷۷**

۲- **طنز تاریخ را نگر که این نیز از ما برآمد با سازمان مجاهدین خلق که با دوالیسم پیگیریش تلاش در جهت جامعه بی‌طبقه توحیدی داشت و خوانشی اسلامی از ماتریالیسم دیالکتیکی!**

□

ناهمگنی حقایق، به جولانگاه منفردی از حقیقت که مجازاً مورد دلالت قرار گرفته، فروکاست شده است. در مورد افلاطون، جولانگاه منحصر به فرد حقیقت، مکان معقول است. کثرت اسامی حقیقت مثل قضا یا، اصول، بیانات، احکام، زیبایی و قوانین، محدود نشده است به یک اسم منفرد ناب سرمدی، یعنی تقدس‌بخشی به اسم یا جسم‌بخشی به مقوله حقیقت. برای افلاطون، این تقدس‌بخش و دگماتیسم پیش شمر، سوفیست‌ها وقتی خالی بودن حقیقت آشکار شود و بنابراین آنچه بیرون از حضور حقیقت است از بین رفته و خنثی شده باشد، آنگاه وحشت، همراه با قانون مرگش حاصل خواهد شد. بدیو استالینیسم، سوسیالیسم ملی (نازیسم) و دموکراسی پارلمانی امپریالیستی را به مثابه نمونه‌های اصلی «بلای ناگاهان» واقعی و تاریخی قرن بیستم مورد اشاره قرار می‌دهد که همواره با خود برهانی فلسفی برای ایجاد جذبه، تقدس و وحشت به همراه دارند؛ وحشتی که ابتدا برای غربیان، یهودیان و کمونیست‌ها و پس از جنگ سرد، برای غیرغربیان، مهاجران و شورشیان فرامنطقه‌ای ایجاد می‌شود. بنابراین، فلسفه باید راه خود را مابین سفسطه و دگماتیسم‌ها تقسیم کند. سوفیست‌ها وحشت حاصل از برهان‌های فلسفی تولیدشده توسط بلای ناگاهان دگماتیک تمرکزگرای و اردوگاه‌های استالینیستی قرن بیستم، وجود حقیقت و امکان دستیابی به وجود بامهو وجود را انکار می‌کند. فیلسوف در حالی که از وسوسه «بلای ناگاهان» افراط دگماتیسم اجتناب می‌کند، باید به انکار حقیقت توسط سوفیست واکنش نشان دهد. دگماتیست، خلأ عملی حقیقت را با وجودبخشی خلط کرده و فلسفه را از عملی عقلانی، به گونه‌ای منشأیت تبدیل می‌کند. دگماتیست همچنین خلأ عمل قاپیدن را با جذبه یک جایگاه منحصر به فرد حقیقت پر کرده، یکی از اسامی حقیقت را بیان کرده و حالتی وحشت‌انگیز از حقیقت داشتن را پیشنهاد می‌کند. تاریخ فلسفه، تاریخ شکست دگماتیک تفکر و ترک اخلاق فلسفی است. این روند با ظهور رژیم‌های ترور(وحشت) قرن بیستم که به فلسفه آسیب‌های جدی وارد آوردند به اوج خود رسید و این امر سبب بروز و توجیه اعتراضات و ایرادات سوفیست‌ها و به ویژه سوفیست‌های پست‌مدرن (به فلسفه) شد. فلسفه سفسطه‌آمیز و پست‌مدرن معاصر، با صحه گذاشتن بر بازی‌های زبانی، ساختارگشایی، سست‌اندیشی، ناهمگنی علاج‌ناپذیر، متفاوت و تفاوت‌ها، تباهی عقل، قطعه با گفتمان گسسته، فلسفه را به بن‌بست می‌کشد.) (ص ۱۲۵) بدیو به امکان و آینده فلسفه ایمان دارد؛ فلسفه‌ای که مقوله مرکزی‌اش بنا به تعریف او خلأ حقیقت بوده و فلسفه‌ای که در محاورات ناسازمند افلاطونی وجود داشته است. این طرز بینش، به همان اندازه که ضدسوفیستی است، ضددگماتیک نیز هست، بدیو بر امکان، ضرورت و میل فلسفه تاکید داشته و می‌گوید: «فلسفه باید به مثابه آنچه هست نمود یابد؛ گشایش درخشان سرمدیت و (به مثابه) تعهدی برای تفکر.» (ص ۱۲۷)

سال پنجم ■ شماره ۱۱۱۷ *شرق* *روزانه*

اخبار اندیشه

دنیای جلوی دوربین

فیلم مستندی که توسط کریم فیضی و سیدجواد میرهاشمی در مورد زندگی غلامحسین ابراهیمی دینانی تصویربرداری شد به مرحله تدوین رسید. دینانی استاد فلسفه دانشگاه تهران و از پژوهشگران حوزه فلسفه اسلامی است. کریم فیضی در این رابطه به مهر گفت: حدود سه سال پیش طرح تهیه کتابی جامع درباره زوایای پیدا و پنهان زندگی استاد دینانی را با او در میان گذاشتم که مسود موافقتش قرار گرفت و تحقیق خود را با عنوان «پیشانی من، دینانی به روایت دینانی» آغاز کرد. این پژوهشگر در ادامه همچنین از تدوین فیلمی مستند از زندگی دکتر دینانی خبر داد و گفت: کار تدوین کتاب «پیشانی من، دینانی به روایت دینانی» از طول سه سال گذشته انجام شده و مجوز چاپش هم گرفته شده است. و در همین فاصله من برای ساخت فیلمی مستند بر اساس مطالب مهمین کتاب اقدام کردم که باز هم آقای دینانی با این کار موافقت کرد.

اقتراح

سه پرسش در برابر پژوهشگران فلسفه در ایران

راهی جز داد و ستد نیست

اصغر واعظی

۱- **هدف از برگزاری روز جهانی فلسفه چیست؟**

۲- **تفاوت روز جهانی فلسفه با دیگر مناسبت‌های جهانی کدام است؟**

۳- **چرا دستاوردهای فلسفی در محدوده محیط‌های آکادمیک محصور می‌ماند و به جامعه سرایت می‌کند؟**



برای پاسخ به این سوال لازم می‌دانم میان فلسفه در مقام هست و فلسفه در مقام باید تمایز قائل شوم. مقصود من از فلسفه در مقام هست، نگاهي است که ما به فلسفه داریم و باوری است که ما به فلسفه باوری است که ما به فلسفه یعنی اینکه چه جایگاهی را در زندگی‌مان به فلسفه اختصاص داده‌ایم. اما فلسفه در مقام باید، یعنی فلسفه نه آن گونه که برای ما هست، بلکه آن گونه که برای ما باید باشد، یعنی فلسفه به مثابه یک ضرورت و نه فلسفه به مثابه یک امکان. متأسفانه باید اعتراف کرد که تلقی امروزین ما از فلسفه چهره امکانی آن است، حال آنکه نیاز ما به فلسفه یک ضرورت اجتناب‌ناپذیر است. فاصله میان این هست و باید، فاصله میان امکان تا ضرورت است. به گمان من، وظیفه سنگین همه متعاطیان فلسفه باید این باشد که فاصله این شگاف را به حداقل برسانند و اختصاص روزی به نام روز جهانی فلسفه یکی از راهکارهای مهمی است که هر از گاهی خواب غفلت نسبت به فلسفه را می‌پراند.

انتخاب روزهای جهانی برای موضوعات مختلف، نوعی توجه دادن به اهمیت آن موضوع است. ما با انتخاب روز جهانی، در واقع ضرورت‌هایمان را به خود تنبیه می‌دهیم. اما ضرورت‌های زندگی خود بر گو نوه‌اند که من از آنها به ضرورت‌های درجه اول و ضرورت‌های درجه دوم تعبیر می‌کنم. ضرورت‌های درجه اول ناظر به امری هستند که حیات بشر بر بنیان آنها سر و سامان می‌یابد. ضرورت‌های درجه دوم اگرچه اجتناب‌ناپذیرند، اما در قیاس با نوع اول از اهمیت به مراتب پایین‌تر برخوردارند. روز جهانی سلامت یا روز جهانی محیط زیست، انسان را به سلامت حیات جسمانی و زیست‌بوم خود توجه می‌دهد، اما روز جهانی فلسفه کل حیات بشر اعم از حیات روحی و حیات جسمی را دربر می‌گیرد، چرا که فلسفه هم به نگاه انسان نسبت به جهان سمت و سو می‌دهد و هم نظام سیاسی و اجتماعی جوامع انسانی را ساماندهی می‌کند. پس ضرورت آن نوع درجه اول است.

در پاسخ به این سوال که چرا دستاوردهای فلسفی ما در محدوده محیط‌های آکادمیک محصور می‌ماند و به درون جامعه سرایت نمی‌کند، باید گفت این مساله ریشه در عوامل مختلفی دارد که به گمان من دو عامل نشتم مهم‌تر است؛ اول به مراتب پایین‌تر بودن فلسفه با امری‌گردد، فلسفه اسلامی بیشتر فلسفه‌ای نظری است. فلسفه اسلامی در عین غنا و پرمایگی محتوار شاخه‌های مختلف فکری، از کلتی‌هایی رنج می‌برد که یکی از این کلتی‌ها، انتزاعی بودن و فاصله داشتن آن از عمل و ساری نشدن در جریان زندگی روزمره است. از این رو یکی از وظایف سنگین متعاطیان فلسفه اسلامی، رمانه ام، بازتعریف فلسفه با امری‌گردد، فلسفه اسلامی متناسب با مباحث جدید فلسفه معاصر غرب و تلاش برای کاستن فاصله نظر و عمل در این حوزه بسیار مهم فلسفی است. علاوه بر این، ما شاهد هستیم که فلاسفه اسلامی بیشتر به حکمت نظری توجه داشته‌اند و به حوزه حکمت عملی کمتر پرداخته‌اند و اگر هم در این حوزه مهم فکری قلم زده‌اند، بیشتر نظر به اخلاق داشته‌اند و از این رو مباحث مربوط به حوزه علوم اجتماعی و سیاست، مورد کم‌توجهی واقع شده است.

عامل دوم به نحو مواجهه ما با فلسفه غرب مربوط می‌شود. مواجهه با تراوشات فلسفی غرب به دو شکل قابل تصور است؛ اول مواجهه مسالهمحور و همدفادر و دوم، مواجهه مهم فکری قلم زده‌اند، بیشتر نظر به اخلاق داشته‌اند و از این رو مباحث مربوط به حوزه علوم اجتماعی و سیاست، مورد کم‌توجهی واقع شده است. عامل دوم به نحو مواجهه ما با فلسفه غرب مربوط می‌شود. مواجهه با تراوشات فلسفی غرب به دو شکل قابل تصور است؛ اول مواجهه مسالهمحور و همدفادر و دوم، مواجهه مهم فکری قلم زده‌اند، بیشتر نظر به اخلاق داشته‌اند و از این رو مباحث مربوط به حوزه علوم اجتماعی و سیاست، مورد کم‌توجهی واقع شده است. عامل دوم به نحو مواجهه ما با فلسفه غرب مربوط می‌شود. مواجهه با تراوشات فلسفی غرب به دو شکل قابل تصور است؛ اول مواجهه مسالهمحور و همدفادر و دوم، مواجهه مهم فکری قلم زده‌اند، بیشتر نظر به اخلاق داشته‌اند و از این رو مباحث مربوط به حوزه علوم اجتماعی و سیاست، مورد کم‌توجهی واقع شده است.